

حقوق بشر و دولتها در عصر جهانی شدن

مریم کاظمی

درآمد

تأکید قرار داد. این مسئله موجب گردید تعهدات و تکالیفی برای دولتها در نظر گرفته شود و آزادی عمل و اقتدار سنتی دولتها تحت الشعاع قرار گیرد و منجر به ظهور رهیافتهای و نگرشهای مترقیانه و گرایشهای حقوقی نوع دوستانه‌ای در نظم حقوقی بین‌المللی شود.^(۱) از سوی دیگر فراتراز خواسته‌های واحدهای سیاسی بین‌المللی باید به فرآیندی که در پرتو فرهنگ رسانه‌ای و انقلاب جهانی ارتباطات و انفجار اطلاعات و نیز نقش بنیادین جنبشهای اجتماعی و نهادهای مدنی در گستره‌ی مشترکات انسانی به وجود آمده است و به موازات آن، افراد و گروهها بدون در نظر گرفتن هویتشان به عنوان اتباع دولت خاص، و رای علقه‌های ملی

در پرتو واقعیت تلخ جنگهای بین‌المللی، حقوق بین‌الملل به عنوان پدیده‌ای اجتماعی به دلیل ضرورت حیات بین‌المللی مسالمت‌آمیز ابداع شد. با این انگیزه که بتواند تنظیم‌کننده‌ی روابط پیچیده‌ی دولتها شده و نظم تأمین‌کننده‌ی ثبات و آرامش را جایگزین در سیاست قدرت گرداند. با وقوع جنگهای بین‌المللی و نظر به تجارب تلخ و غیرقابل توجیه ناشی از جنگ، فضای جدیدی ایجاد شد که موجبات حاکمیت عنان گسیخته دولتها در سطح داخلی و خارجی را زیر سؤال برد و ضرورت وجود معیارها، موازین مشترک و هنجارهای اخلاقی - انسانی مطلوب وجدان و عقل سلیم جهانیان را مورد

و سیاسی مفهوم شهروند جهانی را به وجود آورده‌اند. از این منظر «هویت انسانها تحت تأثیر یک جامعه و یا یک ساختار اجتماعی ثابت قرار ندارد بلکه انسان دارای یک هویت اجتماعی در عرصه جهانی است». همچنین حقوق و تکالیف انسانها هم جنبه‌ی جهانی می‌یابد که دولت‌ها را ملزم به رعایت آن می‌کند.^(۲)

این پژوهش در پی آن است که به نقش حقوق بشر در عصر جهانی شدن بر تحول دولت‌ها به عنوان مهم‌ترین بازیگر عرصه روابط بین‌الملل بپردازد و این موضوع را بررسی نماید که حقوق بشر به عنوان هنجاری که گستره‌ی جهانی یافته، چه تهدیداتی برای دولت سرزمینی به وجود آورده است و در این راستا حاکمیت به عنوان عنصری غیر قابل تغییر، غیر قابل نفوذ و اساسی را چگونه با رسوخ مواجه ساخته است؟ و سیاست خارجی که در گذشته بیشتر تحت تأثیر عوامل داخلی بود تا عوامل خارجی چگونه با فشارهای فرو ملی و به ویژه فشارهای فراملی مواجه شده است؟ بنابراین در این مقاله سعی خواهد شد تا رابطه این مفاهیم تا حد ممکن تبیین شود.

مفهوم حقوق بشر

حقوق بشر از جمله مفاهیمی است که ریشه در خلقت بشری دارد و به انحاء مختلف در تمامی ادیان الهی و آموزه‌های دینی بدان اشاره شده است. این حقوق از جمله قواعد حقوق طبیعی است که در چارچوب اصول کلی حقوق ذاتی

تلقی می‌گردد و در نتیجه فراتر از اراده‌ی حاکمان، اصول قهری و لایتغیر، عام و فراگیر است که مشمول مرور زمان نمی‌شود و لازمه حیات فردی و اجتماعی است.^(۳) اما به کار بردن این مفهوم و رواج آن سابقه نسبتاً اخیر دارد و منتج از مباحثی است که به منشور ملل متحد در سال ۱۹۴۵ انجامید و در اهداف سازمان ملل منظور شده است: «پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی»، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد (نهادهای متشکل از دولتهای منتخب) اعلامیه جهانی حقوق بشر را تهیه کرده که هر چند الزام آور نبود اما تکالیف خواسته شده توسط منشور را تکمیل نمود.^(۴) این اعلامیه مشتمل بر یک مقدمه و سی ماده در سال ۱۹۴۸ در پاریس منعقد گردید و به تصویب رسید. متأسفانه اعلامیه حقوق بشر، علی‌رغم اهمیت تاریخی و سیاسی که دارا است به خودی خود از اعتبار حقوقی برخوردار نیست و جنبه‌ی توصیه اخلاقی دارد.^(۵)

با این حال ایده‌ی حقوق بشر عام یا «حقوقی» که همه بالسویه صرفاً به واسطه‌ی انسان بودنشان از آن برخوردارند، انگاره‌ی قدرتمند در سیاستهای اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم است. اگرچه این ایده جدید نیست، اما شوک اخلاقی ناشی از نازیسم، کاتالیزوری شد که حقوق بشر را به پندار همه مردم جهان رهنمون ساخت. در بعد از جنگ جهانی دوم حقوق بشر بیشتر یک موضوع مورد علاقه‌ی کل جامعه بین‌المللی شده است

تا یک حوزه‌ی خاص در صلاحیت ملی.^(۶) اما به مرور زمینه برای شکل‌گیری فرهنگ حقوق بشر می‌تواند به‌عنوان داراییهای اخلاقی - معنوی تلقی شود که متعلق به همه‌ی آحاد بشری (انسانها) است. آنها در رأس هرگونه سلسله مراتبی از حقوق قرار دارند و اغلب برای به چالش کشیدن سایر مدعیان حقوقی مورد استفاده قرار می‌گیرند.^(۷) در عصر کنونی همبستگی بین‌المللی در پرتو ارتباطات، نوعی وجدان مشترک بشری را پی‌ریزی نموده که موجب حمایت جهانی از حقوق بشر می‌گردد. اجماع جامعه بین‌الملل، گسترش کاربرد و نقشهای سازمان ملل متحد، جهانشمولی مبانی حقوق بشر به معنای قواعد بنیادین مانند حق حیات، حق آزادی بیان و عقیده، ممنوعیت شکنجه، ممنوعیت بردگی، مسئولیت دولتها در برابر نقض فاحش حقوق بشر، از جمله دلایل اساسی حمایت جهانی از حقوق بشر می‌باشند.^(۸) از دیدگاه تاریخ روابط بین‌الملل در نیم قرن بعد از جنگ جهانی دوم، عوامل متعددی در شکل‌گیری اندیشه حقوق بشر و پذیرش اصل رعایت حقوق انسانها، مؤثر واقع شده‌اند. در واقع به نظر می‌رسد ماهیت مسائل بین‌المللی به‌نحوی بوده که مطرح شدن و پیشبرد حقوق بشر اجتناب‌ناپذیر شده است. بعد از جنگ جهانی دوم حقوق بشر مسئله کم‌اهمیت و بی‌خطری تلقی می‌شد. غرب جهت خنثی‌سازی انتقادات کمونیستها و شوروی از یکسو و جهت کاهش فشار مردم مستعمرات از سوی دیگر مسئله حقوق بشر را مطرح کرد.^(۹)

اما به مرور زمینه برای شکل‌گیری فرهنگ حقوق بشر فراهم گردید و فرآیند هماهنگی رفتار دولتها با موازین و معیارهای اعلامیه جهانی حقوق بشر آغاز شد. اقدامات جهت استعمارزدایی و جنبش عدم‌تعهد، سازمانها و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای به نوبه خود در فرآیند فوق‌نقش مهمی ایفاء کردند. دیوان سالاری در سازمان ملل متحد و اتحادیه اروپا متمایل به ایجاد شرایط مناسب برای پیشبرد حقوق بشر و میل آنها به اعمال فشار بیرونی بر کشورهایی که حقوق بشر را مورد بی‌توجهی قرار می‌دادند، مبارزه با نژادپرستی و آپارتاید در آفریقای جنوبی که موجب شکل‌گیری ساز و کارهای اجرایی اعلامیه حقوق بشر گردید، رقابت بین دو ابرقدرت و جنبشهای اجتماعی از طریق سازمانهای غیردولتی هر کدام به نوبه خود در مطرح شدن و شکل‌گیری فرهنگ حقوق بشر مؤثر واقع شدند. یکی از عوامل فراگیر حقوق بشر به‌عنوان هنجاری بین‌المللی، تصویب معاهدات حقوق بشر از سوی اکثریت اعضای جامعه بین‌المللی است. این روند در طی دهه‌های اخیر تقویت شده و یک تحلیل مقایسه‌ای میان تعداد کشورهایی که تا سال ۱۹۸۹، به میثاقها و کنوانسیونهای حقوق بشری پیوسته بودند با تعداد کشورهایی که تا ۱۵ ژوئن سال ۲۰۰۰ به کنوانسیونها و میثاقهای حقوق بشری پیوسته‌اند، بیانگر اقبال جامعه بین‌المللی نسبت به قواعد و استانداردهای حقوقی بشر است. این امر موجب می‌گردد تا واحدهای

سیاسی نسبت به تعهدات خویش احساس مسئولیت و تکلیف نموده تا حد امکان خود را به رعایت استانداردهای جهانی حقوق بشر و تعهدات حقوقی و سیاسی که نسبت به جامعه بین‌المللی دارند^(۱۰) و بالاخره فرآیند جهانی شدن در فرآیند مطرح شدن جدی حقوق انسانها مؤثر واقع شد. جهانی شدن بر حمایت از حقوق بشر تأثیر داشته است و هم زمان برای حمایت حقوق بین‌الملل از آن، فرصتها و چالشهایی را ایجاد می‌کند. در حالی که نگرانیهای قابل قبولی درباره‌ی جهانی شدن در ابعاد گوناگون و حمایت حقوق بین‌المللی از حقوق بشر، بر مبنای جایگاههای فلسفی شان وجود دارد، همه آنها بخشی از فرآیند جهانی شدن هستند که در آن روابط فرهنگی، مدنی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به مرزهای سرزمینی محدود نمی‌شوند و به تنهایی تحت کنترل هیچ دولتی نیستند.^(۱۱)

در عصر جهانی شدن نیروهای از بالا به پایین و از پایین به بالا هر یک به شکل و با روش خاص خود به طور ناخواسته و در یک رابطه‌ی تعارض آمیز با یکدیگر زمینه را برای شکل‌گیری فرهنگ حقوق بشر هموار کردند. اقدامات نیروهای دوگانه فوق و تعارض بین آنها هم‌زمان زمینه ساز شکل‌گیری ابزار اجرایی حقوق بشر در سطح جهان گردید.^(۱۲) در این زمینه ریچارد فالک^۱ نظریه دو شاخه جهانی را پیشنهاد می‌کند. جهانی شدن از بالا^۲ که شامل مشارکت و همکاری بین دولتها برجسته و آژانسهای بزرگ سرمایه‌گذاری و... نظم نوین

جهانی را منعکس می‌کند و مربوط به فعالیتهای شرکتیهای فراملی، سازمانهای اقتصادی بین‌المللی و سایر تحولات مشابه دیگر است. برعکس جهانی شدن از پایین^۳ شامل مشارکت عمومی در سطوح محلی، ایجاد جوامع مدنی و افزایش سازمانهای غیرحکومتی به عنوان بخشی از «تقویت اشکال سازمانی و فعالیتهای ملازم با جامعه مدنی جهانی به مرور زمان است». فالک به گونه‌ای شایسته حقوق بشر را در این شاخه اخیر قرار می‌دهد.^(۱۳)

براین اساس جهانی شدن حقوق بشر در چهارچوب نظم حقوقی به منصفه ظهور می‌رسد که در پرتو جایگاه ویژه‌ای که نزد وجدان حقوقی جامعه‌ی بین‌الملل دارد موجبات تحولات هنجاری و ساختاری را فراهم می‌آورد و در نهایت ساختار و کارکرد نهادهای بین‌الملل و دولتها را دستخوش تغییرات شگرف می‌کند.^(۱۴) بنابراین با توجه به این موضوع اصول جهانی نظیر حقوق بشر، چالشی برای مفاهیم واقعگرایانه سنتی روابط بین‌الملل هستند و به عنوان یک دستاویز به اقتداری عالی تراز دولت، حقوق بشر عام تهدیدکننده‌ی اصل حاکمیت همه اعضای جامعه‌ی بین‌الملل است. از این رو با پایان جنگ سرد، افزایش جهانی شدن و پذیرش شبه جهانی ایده‌ی دموکراسی [لیبرال]، برخی اندیشمندان و

1. Richard Falk
2. globalization-from-above
3. globalization-from-below

نویسندگان سیاسی بر این نکته اصرار دارند که چشم‌اندازها برای حمایت از حقوق بشر هرگز تا به این اندازه مطلوب نبوده است.^(۱۵) به گونه‌ای که بسیاری از کشورها آن را به زیرمجموعه سیاست خارجی خویش تبدیل کرده‌اند.

حقوق بشر و دولتها در عصر جهانی شدن

در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم ایده‌ی حقوق بشر از رهگذر ایجاد و سازماندهی رژیم‌های حقوق بشر بیش از پیش گستره جهانی یافته است. اگرچه اصل حقوق بشر جهانی، در یک جامعه جهانی، مورد بازشناسایی قرار گرفته است، اما دولتها به دفاع از حق خود بر مبنای صلاحیت داخلی ادامه داده و پیوسته در برابر رویه‌های اجرایی قوی ناظر بر حمایت حقوق بشر [از سوی جامعه بین‌الملل] که متضمن دخالت حتی از نوع ضعیف بوده مقاومت کرده‌اند. در حالی که این امر در رژیم حقوق بشر جهانی که در فعالیتهای سازمان ملل متمرکز است، سازمانی که خود مبتنی بر اصل حاکمیت می‌باشد، منعکس شده است.^(۱۶)

با شناسایی و درک جهانی شدن هم اکنون مردم سراسر جهان از حقوق خود به عنوان حقوق بشر آگاه هستند. با رشد جنبشهای اجتماعی، به ویژه آن جنبشهایی که ملازم به مسائل محیط زیست و زنان بودند، اندیشه‌ی سنتی دال بر قرار دادن دولتها در جایگاه اول و انسانها در مرتبه دوم دگرگون شده است. به نظر می‌رسد، کار سازمانهای غیر دولتی جهانی به واسطه‌ی بسیاری از شواهد و دلایل ناظر بر اشکال جدید مؤسسات سیاسی و اجتماعی، جامعه مدنی را بسط داده که فراتر از جوامع ملی سیاسی سنتی قرار می‌گیرند. تصمیمات مهم از سوی شرکتهای چندملیتی، سازمانهای بین‌المللی و نهادهای مالی بین‌المللی فراتر از کنترل دولت اخذ می‌شوند.^(۱۸)

۱- حقوق بشر و حاکمیت ملی

با نضج گرفتن حقوق بین‌الملل و عضویت

در گذشته حکومتها با حقوق بشر به عنوان موضوعی در صلاحیت (خاص) خود برخورد می‌کردند و نسبت به همه انتقادات مربوط به اقداماتشان در خصوص اینکه حقوق بشر بخشی رسمی و تثبیت شده حقوق بین‌الملل با یک ساختار سازمانی - از جمله تعاریف اساسی از حقوق بشر و ساز و کارهای مربوط به اجرای حقوق بشر - و با کاربرد جهانی است وقتی

دولتها در معاهدات و سازمانهای بین‌المللی و منطقه‌ای مختلف ضمن محدود شدن توسل به زور، برای حاکمیت مطلق نیز محدودیتهایی در مورد رفتار یک دولت با دولتهای دیگر و مردم خود ایجاد شد. در ماده ۲ منشور ملل متحد تعهداتی در این خصوص بر دولتها الزام شده است.^(۱۹) در این راستا تعدادی از اعضای سازمان ملل طرفدار شدت عمل حتی برای اعضای خارج از سازمان ملل علیه نقض کنندگان حقوق بشر مانند آپارتاید و ژنوساید هستند. اما در عین حال تردیدهای زیادی در مورد پذیرش این موضوع به عنوان حقوق بین‌الملل جدید وجود دارد. امروزه دیگر نمی‌توان مفهوم حاکمیت را همانند گذشته تعبیر نمود. عده‌ای حاکمیت رانسی و محدود شده دانسته و برخی به تحول مفهوم حاکمیت اشاره نموده‌اند که این موضوع را به ویژه می‌توان در جهانی شدن بسیاری از مسائل داخلی به ویژه حقوق بشر مؤثر دانست. در این راستا در زیر به دو قاعده کلی در این زمینه اشاره می‌گردد:

الف) اصل عدم مداخله و رعایت حقوق بشر

اصل عدم مداخله در امور داخلی دولتها (مندرج در بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد) یک اصل بنیادین حقوق بین‌الملل است که مبتنی بر حاکمیت، برابری و استقلال سیاسی دولتها می‌باشد. در منشور آمده است: «هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور به ملل متحد اجازه نمی‌دهد دراموری که اساساً در صلاحیت

داخلی دولتها می‌باشد، مداخله نمایند و اعضا را نیز ملزم نمی‌کند این قبیل امور را برای حل و فصل اختلافات تابع مقررات مندرج در این منشور قرار دهند. لیکن این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد خواهد کرد». طبق نظر اغلب نویسندگان، مداخله آن است که دولتی بر دولت دیگر به منظور وادار کردن آن به رفتاری داخلی یا خارجی، فشار وارد می‌آورد. بنابراین نقض حقوق بین‌الملل، تجاوز به حقوق دولتهای دیگر و تهدید صلح بین‌الملل را می‌توان به عنوان موضوعاتی که خارج از صلاحیت داخلی دولتهاست برشمرد. بنابراین مقابله با آن مداخله محسوب نمی‌گردد.^(۲۰)

پروفسور اسزار^۴ نقض فاحش حقوق بشر و یا وضعیتی که احتمال دخالت خارجی وجود دارد، سرایت منازعات داخلی به مرزهای بین‌المللی (مانند موضوع آوارگان) و یا موقعیتی که بخشی از آن موضوع یک موافقتنامه بین‌المللی باشد را نیز خارج از صلاحیت داخلی دولتها می‌داند. به گفته‌ی «خاویر پرز دکوئیار» دبیر کل پیشین سازمان ملل: «اصل عدم مداخله در امور داخلی دولتها نمی‌تواند به عنوان مانعی باشد که در پشت آن، دولتها مبادرت به نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر نمایند». ^(۲۱) در چارچوب همین اندیشه‌ها این نظریه در حال شکل‌گیری است - و به طریقی

شکل گرفته - که مداخله جهت دفاع از حقوق انسانها یک وظیفه حقوقی و یک وظیفه اخلاقی است. حاکمیت نباید مانع مداخله در امور داخلی دولتهای غیردموکراتیک که فاقد مشروعیت و لذا حاکمیت هستند، گردد. به عبارت دیگر، استناد به حاکمیت نمی تواند توجیه کننده ی سرکوب شهروندان و عدم رعایت حقوق بشر باشد. در برخی از موارد که کلاً دستگاه حکومتی ویران شده است، مانند سومالی یا در مواردی که دستگاه حکومتی به طور موقت دچار ناکار کردی شده است، مانند هائیتی، کشورها حقانیت حقوقی و حاکمیت خود را از دست می دهند.^(۲۲)

در خصوص حق مداخله در امور داخلی کشورها دو دیدگاه کلی در روابط بین الملل وجود دارد:

الف) دیدگاهی که بر اهمیت حاکمیت کشورها تأکید می کند و بر این اساس حقوق و وظایف در جامعه بین الملل توسط دولتهای حاکم اعطاء شود و اشخاص تنها از حقوقی برخوردارند که توسط دولتهای آنها داده شده است. از این رو اصل اقدام به حاکمیت و عدم مداخله در کشورها اصل اساسی می باشد.

ب) دیدگاهی که ضمن تأکید بر اهمیت افراد به عنوان موضوعات غایی جامعه بین الملل، معتقد است که مداخله نه تنها حق، بلکه وظیفه ای جهت تسکین آلام انسانی می باشد. وقایع اخیر در صحنه ی

بین المللی از سنگینی کفه ترازو به سمت دیدگاه دوم حکایت می کند.^(۲۳)

در این زمینه «کوفی عنان» دبیر کل سازمان ملل در پنجاه و چهارمین اجلاس سالانه مجمع عمومی اعلام کرد که در صورت بروز نقض حقوق بشر، کشورها باید اقدام به مداخله نمایند. حتی اگر این مداخله منجر به نقض حاکمیت دولتها گردد. تحولات پس از جنگ سرد منجر به تغییرات اساسی در جو بین الملل گردید. تا جایی که فکر تشکیل نیروهای ناظر بر حقوق بشر یا «کلاه سفیدها» از سوی سازمان ملل متحد نیز طرفدارانی پیدا کرد. حتی «آندری کوزیروف» وزیر خارجه روسیه به مانند مقامات غربی علاقه مند به موضوع حقوق بشر و مداخله بشر دوستانه گفت: «هر کجا تهدیدی علیه دموکراسی و حقوق بشر رخ می دهد، جامعه بین المللی می تواند و باید در جهت رفع آن مشارکت کند». امروزه چنین اقدامی دخالت در امور داخلی محسوب نمی گردد بلکه به عنوان یاری و مشارکت در جهت یک رژیم فراگیر و همراهی نیکوکارانه برای زندگی انسانها محسوب می گردد. حتی برخی از کشورها در اقدامی شدید، اظهار داشته اند که کمک اقتصادی تنها در صورتی عملی خواهد شد که دلیل قطعی و آشکاری در بهبود رعایت حقوق بشر در سرزمین دولت دریافت کننده وجود داشته باشد. یا اینکه از ایجاد موانع تجاری در صورتی امتناع خواهد شد که محدودیتهای ناظر بر حق مهاجرت، تخفیفها و تسهیلاتی در

نظر گرفته شود.^(۲۴) عده‌ای هم ادعا دارند که می‌توان از سوی سازمانهای غیردولتی و بعضی دولتها در شرایط ویژه که جنایت وسیع باشد و وجدان بشریت، صلح و امنیت بین‌الملل به خطر بیافتد، باید با حمایت زورمدارانه‌ای از حقوق بشر بر ضرورت عدم توسل به زور اولویت داده شود. همچنین در ضمن باید یادآور شد که حقوق بین‌الملل در رابطه با حمایت از حقوق بشر به اندازه‌ای گسترش یافته که الزاماً موجب یک تعهد و همبستگی بین‌الملل در قبال اجرای آن شده و اصول عدم مداخله و حق حاکمیت دولتها در برابر آن گام پس نهاده‌اند.

ب) حقوق بشر به عنوان اصل آمره در حقوق بین‌الملل عرفی

با پایان جنگ سرد تحولات عظیمی در روابط بین‌الملل رخ داد. فرو ریختن دیوار برلین و وحدت دوآلمان، تشکیل دادگاههای جنایتکاران جنگی در یوگسلاوی سابق و رواندا و فروپاشی شوروی از آن جمله‌اند. شکل‌گیری موضوعاتی از قبیل حمایت همه‌جانبه و عملی از حقوق بشر، تجارت آزاد، مبارزه با تروریسم، حفظ محیط‌زیست و... از تبعات آن تحولات می‌باشند. در این عصر حقوق بشر از یک جایگاه درجه دوم به جایگاه درجه اول در سیاست بین‌الملل ارتقا یافته است. فضای بعد از جنگ دوم خلیج فارس موجب شد تا از حقوق بشر به عنوان اصل آمره یاد شود، زیرا عامل تکرار و

اعتقاد معنوی به آن فراگیر شده است. هم اکنون حقوق بشر به عنوان یک عرف مسلم بین‌الملل درآمده و به عنوان رویه‌ای کلی به صورت قانون نزد جامعه بین‌الملل پذیرفته شده است.

حمایت از حقوق بشر در نظام نوین به ویژه در پنجاهمین سالگرد تصویب اعلامیه جهانی اهمیت چشمگیری یافته است. هم اکنون ادارات حقوق بشر در وزارت خارجه بسیاری از کشورها ایجاد شده است. یکی از عوامل اصلی این وضعیت تبدیل شدن قواعد حقوق بشر به عنوان عرف بین‌الملل و نهایتاً آمره شدن آن قواعد است. جهانی شدن سبب گردید تا از حقوق بشر به عنوان اصل آمره^۵ نام برده شود.

بنابراین کشورها چه بخواهند چه نخواهند ملزم به رعایت حقوق بشر می‌گردند.^(۲۵) به گفته‌ی پروفیسور مرون: «حتی دولتها در صورت نپیوستن به میثاقها و کنوانسیونهای مربوط به حقوق بشر، ملزم به رعایت آن می‌باشند».^(۲۶) بنابراین حقوق بشر از یک مسئله داخلی به یک مسئله عام جهانی خارج از حاکمیت دولتها در حال تبدیل شدن است. با تأکید روندهای جهانی به افزوده شدن رعایت حقوق بشر به وظایف دولت، نهاد مذکور رکن اصلی خود را تحدید شده یافت. در واقع موضوع این‌گونه است که دولت به عنوان کانون انباشت قدرت و یگانه مرجع اعمال مشروع در جامعه در پاره‌ای

حوزه‌ها از اعمال توان خود محروم و مهم‌تر آنکه با اقتدار خود باید این حریمها را حفظ نماید چرا که در غیر این صورت با وضعیت وخیم‌تری مواجه خواهند شد.

بنابراین، در نتیجه جهانی‌شدن و نظم حقوقی بین‌المللی که فرصتهایی برای پایان بخشیدن به حاکمیت مطلق دولت هستند، بیشتر آشکار می‌شود چگونه رفتار دولت با اتباع در سرزمینش، دیگر موضوعی نیست که منحصرأ در صلاحیت داخلی هر کشور باشد. این امر هم اکنون موضوعی است که از اهمیت بین‌المللی مشروعی برخوردار است. در واقع هم اکنون هیچ دولت مدرنی نمی‌تواند جلوی موج فزاینده انتظارات میان محرومان در مرزهای خود و نیز تقاضای عمومی آزادی عمل و آزادی بیان را بگیرد، زیرا این جریانها از خارج، اما نه لزوماً با فشار و تحمیل، بلکه صرفاً از رهگذر ارتباطات و به شیوه‌ای آزاد و اختیاری آغاز شده است.^(۲۷) به واقع حقوق بشر از نظر مفاهیم اصلی، جهانی شده است، اگرچه در مصادیق عملی آن دولتها اغلب براساس منافع و شرایط سیاسی، اقتصادی بین‌المللی و نه صرفاً ابعاد حقوقی و انسانی میان آنچه در داخل به عنوان حقوق بشر اجرا می‌کنند و آنچه در کشورهای دیگر انجام می‌شود مورد شناسایی قرار می‌دهند، تمایز قائل می‌شوند.

جهانی‌شدن حقوق بشر اگرچه موجب تحدید حاکمیت دولتها می‌شود و ساز و کاری بین‌المللی جهت مداخله بشر دوستانه در کشورهایی که حقوق بشر را نقض می‌کنند وارد عمل می‌شوند، ولیکن این باعث شده است وظایف دولتی و کارکردی آنان تحول یافته و آنها را به تشکیل جامعه مدنی و رعایت کردن اصول دموکراتیک در مواجهه با شهروندان خود کند. جهانی‌شدن حقوق بشر باعث شده است کار ویژه‌های دولتها تغییر یابد و آنها وظیفه دفاع از حقوق شهروندان را به عهده بگیرد.

۲- دموکراسی در عصر جهانی‌شدن حقوق بشر

در کنفرانس جهانی حقوق بشر و نظام جدید بین‌الملل در وین، پترس غالی دبیر کل سابق سازمان ملل متحد اعلام داشت: پاسداری از

بنابر نظر «کلود لوفور» شاخصه‌های حقوق بشر عبارتند از: آزادی رفت و آمد، آزادی بیان، حق شکل بخشیدن به خواست عمومی و حق

حقوق بشر تنها از راه دموکراسی در جهان میسر است، زیرا دموکراسی بهترین شیوه موجود برای تضمین صلح و حقوق بشر به شمار می‌رود. زمانی که مسئله رعایت حقوق بشر وارد مرحله‌ی اجرایی گردید این واقعیت عیان شد که از یکسو، از بین بردن شرایطی که مانع پیشرفت رعایت حقوق بشر می‌شود و از سوی دیگر، جلوگیری از پایداری کردن حقوق انسانها، همراه و نیازمند دموکراسی است. دموکراسی در داخل مرزها و در سطح جهان شرط لازم برای دفاع از حقوق بشر است. در نتیجه از طریق دموکراسی مسئله حقوق بشر عمیقاً با مشروعیت دولتها پیوند خورده است.^(۲۹) بر این اساس برخی معتقدند دموکراسی اساس حقوق بشر است و بدون دموکراسی، هنجارهای اصلی حقوق بشر از قبیل امنیت اشخاص، عدم تبعیض، حق تشکیل اجتماعات و... محقق نمی‌شود.^(۳۰) همان‌گونه که در پیش آمد در عصر کنونی همبستگی بین‌المللی در پرتو ارتباطات، نوعی وجدان مشترک بشری را پی‌ریزی نموده که موجب حمایت جهانی از حقوق بشر می‌گردد. اجماع جامعه بین‌المللی، گسترش و کارکرد و نقشهای سازمان ملل متحد، جهانشمولی میانی حقوق بشر، به معنای قواعد بنیادین مانند حق حیات، حق آزادی بیان و عقیده، ممنوعیت شکنجه، ممنوعیت بردگی، مسئولیت دولتها در برابر نقض فاحش حقوق بشر از جمله دلایل اساسی حمایت جهانی از حقوق بشر می‌باشند.^(۳۱) به عبارت دیگر شاخصه‌های فوق

جزو مبانی دموکراسی نیز به حساب می‌آید و بدون وجود رژیمهای دموکراتیک هنجارهای اصلی حقوق بشر قابل تحقق نمی‌باشد. بدون تردید حمایت جهانی از حقوق بشر موجب فشار بر دولتها برای رعایت اصول دموکراتیک در رابطه با شهروندان می‌شود. از سوی دیگر انقلاب اطلاعات و ارتباطات و تحول در فن‌آوری، ما را با جهانی عریان و برملاء شده مواجه می‌کند. به عبارت روشن تر این تکنولوژیها جوامع بشری را نسبت به بسیاری از حوادث آشنا و از زد و بندهای سیاسی آگاه می‌نماید. چنین ساز و کاری حکومتها را وادار می‌نماید که مردم را در جریان امور قرار داده و در تصمیمات اساسی نظر مردم را لحاظ نماید. از سوی دیگر گسترش ارتباطات، امکان مقایسه جوامع را ایجاد و به تدریج با افزایش سطح آگاهیها و متعاقب آن انتظارات، تقاضا برای مشارکت سیاسی در جامعه تشدید و ایده و اصول دموکراسی در لایه‌های بیشتری از جامعه عمیق تر نفوذ می‌کند.^(۳۲)

به عقیده‌ی صاحب نظران در حال حاضر یک مهارت انقلابی ناشی از آموزش و پرورش و ارتباطات بین‌المللی و فرهنگ جهانی و گسترش آن بین مردم دنیا پدیدار گشته و آنان خواهان آزادی مشارکت سیاسی و تأمین حقوق خود هستند. بنابراین تحولات درونی افراد منجر شده که آنها دیگر اطاعت محض را نپذیرفته و خواستار توجه بیشتر به ایده‌هایشان شوند. امروز با تضعیف مرزهای سیاسی، تجاری و

بین‌المللی یک کشور در اتخاذ سیاست خارجی آن کشور، حیطة عمل آن کشور و میزان موفقیت سیاست خارجی آن کشور بسیار مهم است، ضرورت نگرشی نوین به هنجارهای حقوق بشری جهت حفظ و ارتقا موقعیت و مشروعیت بین‌المللی یک کشور بیشتر نمایان می‌گردد. زیرا حقوق بشر اینک شرایط امید

بخشی برای جستجو و توسعه یک نظریه از هنجارها و روابط در سطح بین‌الملل را فراهم کرده است. دانشمندان علوم سیاسی به یک تعریف مفهومی از هنجارها به «عنوان استانداردهای رفتار مقتضی و مناسب برای بازیگران باهویت مشخص رسیده‌اند». تعدادی از هنجارهای حقوق بین‌الملل بشر، بیان شده در اعلامیه حقوق بشر، در طول دوره‌ی ظهور هنجارها ترقی یافته‌اند و از سال ۱۹۷۰ به بعد ما در یک فرآیند شکوفایی هنجارهای حقوق بشر شرکت داشته‌ایم. تأیید این ادعا نه تنها در رفتار کشورهایی که پیمانهای حقوق بشر را به رسمیت شناخته‌اند پیداست، بلکه همچنین در کشورهایی که دولتهایشان هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر را در سیاست خارجی و حقوقی داخلی خود گنجانده‌اند نیز دیده می‌شود.^(۳۵)

ظهور حقوق بشر تنها پیروزی عقاید بر منافع سیاست خارجی کشورها نبوده است بلکه این امر قدرت عقاید و نظریات را بر دوباره شکل دهی فهم منافع ملی، بیان کرده است. تدابیری که در مورد حقوق بشر اخیراً اتخاذ شده، نمی‌تواند نشان دهد که کشورها از منافعشان غفلت

فرهنگی در سطح جهان می‌توان از زایش مجموعه‌ای از حقوق انسانی بین‌الملل سخن گفت که دولتهای ملی حقی در تهدید آنها ندارند. با تضعیف حاکمیت ملی به مفهوم قدیم زمینه‌ی بسط و نشر حقوق بشر بین‌المللی تقویت می‌گردد.^(۳۳)

۳- وضعیت سیاست خارجی در فرآیند جهانی‌شدن حقوق بشر

سیاست خارجی که در واقع نگرش و جهت‌گیری یک واحد سیاسی در عرصه جهانی محسوب می‌شود، معمولاً متأثر از تواناییهای داخلی و تعهدات خارجی یک کشور است و از حیث تواناییهای داخلی دو بُعد مادی و معنوی برای آن متصور است؛ قدرت اقتصادی، مالی و نظامی از جمله بعد مادی آنهاست و در بُعد معنوی می‌توان به ارائه چهره مثبت، عمل به موازین انسانی و اخلاقی و تعهد نسبت به حقوق بشر اشاره کرد. به عبارت دیگر، برجسته بودن قابلیت‌های فرهنگی در عرصه‌ی داخلی بر میزان موفقیت سیاست خارجی یک کشور در عرصه جهانی اثرگذار است. همچنین تعهدات حقوقی، سیاسی یک دولت نسبت به جامعه‌ی بین‌الملل و موازین بین‌الملل نظیر تعهد نسبت به اصول حقوق بین‌الملل، رعایت و احترام نسبت به عرف بین‌الملل به ویژه رعایت حقوق بشر توسط آن کشور در ارتباط مستقیم با موقعیت بین‌المللی آن کشور است.^(۳۴) با در نظر گرفتن این نکته که موقعیت و مشروعیت

می‌کنند. اما یک تغییر اساسی را در درک درازمدت منافع ملی دولتها نشان می‌دهد. سیاستهای حقوق بشر ظهور کردند چرا که سیاست‌گذاران عقایدی از این قبیل را زیر سؤال بردند که اعمال حقوق داخلی بشر در یک کشور ربطی به سیاست خارجی آن کشور ندارد و همچنین فرضیه‌هایی را که معتقدند منافع ملی توسط کشورهایی که حقوق بشر را نقض می‌کنند، تقویت شده، رد می‌کند.^(۳۶) موضوع حقوق بشر یکی از محورهای وارکان تصمیم‌گیری بین‌المللی بوده و بسیاری از ساختارهای ملی، منطقه‌ای و جهانی تحت تأثیر حقوق بشر پایه‌ریزی و ایجاد شده است. از سوی دیگر کشورهای بسیاری در اروپا، آمریکا، آسیا و آفریقا جایگاه ویژه و تعیین‌کننده‌ای را به موضوع حقوق بشر در سیاست خارجی جهت حفظ منافع ملی داده‌اند. بسیاری از کشورها به ویژه قدرتهای بزرگ و از جمله آمریکا بیش از سه دهه است که سیاست حمایت از حقوق بشر و حمایت از دموکراسی را پیش گرفته‌اند و آن را تا اندازه‌ای به یک زیرمجموعه سیاست خارجی خود مبدل کرده‌اند. کشورهای مختلف از هر گرایش و جناحی در سازمان ملل با استفاده از سازوکارهای موجود در این ارگانها برای پیشبرد منافع خود با یکدیگر رقابت و مبارزه می‌کنند. بنابراین کشورهای غربی و حتی برخی کشورهای در حال توسعه با اولویت دادن به حقوق بشر در سیاست خارجی خود، اهرمها و ساز و کارهای موجود در

سازمان ملل را در جهت اعمال فشارهای سیاسی به دیگران مورد استفاده قرار داده و دو جهت یعنی ایجاد هنجارها و معیارهای بین‌المللی حقوق بشر و نظارت بر وضعیت حقوق بشر در کشورها در اختیار خود گرفته‌اند. از این رو در وضعیت جهانی شدن، بهادادن و ارائه یک جایگاه مناسب به حقوق بشر در کلیت سیاست خارجی یک ضرورت می‌باشد.^(۳۷) واقعیت امروز این است که مقوله حقوق بشر یکی از حوزه‌های اصلی و ارکان مهم فعل و انفعالات جهت‌گیریها و فعالیتهای ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. در سطح بین‌المللی موضوع حقوق بشر فراتر از حیطه‌های تعریف شده خود، به مرزهای بسیاری از موضوعات اصلی دیگر رسوخ پیدا نموده و بستر شکل‌گیری بسیاری از تصمیمات در آنها نیز شده است. این موضوع در سطح منطقه‌ای دنیا اعم از آمریکا، اروپا، آفریقا، آسیا، اقیانوسیه مطرح گشته است. در سطح ملی نیز، علاوه بر اینکه طیف گسترده‌ای از قوانین اساسی و موضوعه کشورها متأثر از هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر گشته است، این موضوع همچنین یکی از محورهای تعیین‌کننده در سیاست خارجی و دارای جایگاه ویژه‌ای در امنیت و منافع ملی بسیاری از کشورها از جمله اتحادیه اروپا و کشورهای آمریکایی می‌باشد که به صورتی هماهنگ وضعیت حقوق بشر سایر کشورها را با مکانیزمهای ویژه‌ای تحت نظارت

و مورد ارزیابی قرار می‌دهند.^(۳۸) بشر، عاریتی، سطحی، انفعالی و از سر رفع تکلیف نسبت به دیدگاه‌های جهانی نبوده و براساس یک اعتقاد قوی نسبت به نقش و جایگاه ویژه حقوق بشر در حفظ امنیت ملی و منافع شکل می‌گیرد. به عقیده آنها اهتمام به ایجاد ساختارها و ظرفیتهای نیرومند مدنی و نظارتی قانونی در داخل برای تحکیم حفظ و ارتقا حقوق بشر در کشور و عمل به تعهدات بین‌المللی، اقدامی در جهت حفظ امنیت و منافع ملی می‌باشد.^(۴۰) شکی نیست در مسائل مربوط به طرح قطعنامه و وضعیت حقوق بشر کشورها در کمیسیون حقوق بشر، بازیهای سیاسی و سوءاستفاده سیاسی از این اهرم انسانی متأسفانه نقش عمده‌ای در طرح مسائل حقوق بشری کشورها و تقدیم پیش‌نویس قطعنامه و موضع‌گیری در رأی مثبت و منفی و ممتنع دارد. با این حال باید در نظر گرفت که هر چند در مواردی مسئله حقوق بشر به یک بازی و اهرم سیاسی، در دست معدودی از دولت‌ها تبدیل شده، نباید به اشتباه تصور کرد تمام مطلب سیاسی است. مطمئناً، اگر زمینه‌های نقض حقوق بشر در داخل کشور وجود نداشته باشد یا کم باشد و جریان امور به خصوص در دستگاه‌های قضایی و امنیتی بر مسیر قانون باشد، آزادیهای مشروع مردم و حقوق اساسی آنها که معمولاً در قانون اساسی داخلی کشور نیز بر آن تأکید شده است هم در مقام وضع قوانین و مقررات و هم در عمل محترم شمرده شود. بهانه و دستاویز جهت استفاده سیاسی از

اما باید اذعان داشت که مداخله جهت حمایت از حقوق بشر در عصر جهانی شدن از اقدامات سازمان ملل یا منافع و اقدامات بازیگران خاص فراتر می‌رود. در عصر جهانی شدن در حوزه‌های مختلف، به ویژه در خصوص رعایت حقوق بشر هنجارهای جهانی شکل گرفته‌اند با این نتیجه که شکل‌گیری منافع دولتها کمتر در حوزه‌ی بسته داخلی انجام می‌گیرد و بیشتر توسط عرصه عمومی جهانی تعیین می‌شود. توجه به هنجارهای جهانی و در نظر گرفتن آنها در سیاست خارجی بخشی از منافع ملی دولتها را تشکیل می‌دهد. در عین حال، کمرنگ شدن مرزها به فرآیندهای برون مرزی و سازمانهای غیردولتی این فرصت را می‌دهد تا مسائل برون مرزی را به مسائل درون مرزی مبدل کنند و بدین وسیله مسائل جهانی را وارد فرآیند سیاست‌گذاری دولتها بنمایند. همچنین در ذات هنجارهای حقوق بشر کیفیتی وجود دارد که به آنها قدرت و نفوذ تأثیر می‌دهد. هنجارهای حقوق بشر یک وضعیت به خصوص دارند، چرا که آنها دولتها را وادار به انجام رفتارهای مناسب و مقتضی می‌کنند و از این طریق سیستم تصمیم‌گیری کشورها را در اتخاذ سیاست خارجی تحت تأثیر قرار می‌دهند.^(۳۹) گذشته از اصل ارزشی بودن حقوق بشر و نگاه فلسفی به آن، دیدگاه برخی کشورها به عنوان واحدهای سیاسی به موضوع حقوق

موضوع حقوق بشر از بین می‌رود.

فرجام

همان‌گونه که اشاره گردید جهانی شدن حقوق بشر در چارچوب جایگاه ویژه‌ای که نزد وجدان حقوقی جامعه‌ی جهانی یافته، موجبات تحولات هنجاری و ساختاری را فراهم نموده است که در نهایت ساختار و کارکرد نهادهای بین‌المللی و دولت‌ها را دستخوش تغییرات شگرف می‌کند. هم‌اکنون قوانین حقوق بشر به عنوان عرف بین‌المللی و نهایتاً یک اصل آمره در حقوق بین‌الملل تبدیل شده است. این امر موجب شده است رعایت مسائل حقوق بشر فراتر از قلمرو حاکمیت داخلی کشورها قرار گیرد و حقوق بشر از یک جایگاه درجه‌ی دوم به جایگاه درجه اول در سیاست ارتقا یابد. بنابراین در عصر جهانی شدن، دولت‌ها به نحو فزاینده‌ای به علت مجموعه‌ای از عوامل خارجی و داخلی، تحت فشار قرار می‌گیرند و وادار به پاسخگویی نسبت به اقداماتشان نزد جامعه بین‌المللی می‌شوند. این موضوع، آزادی عملشان را محدود کرده و موجب می‌شود که در بسیاری موارد، نسبت به اصلاح وضعیت حقوق بشر در کشورشان، مشارکت و دخالت کنند. در بند ۵ اعلامیه وین در سال ۱۹۹۳، این موضوع مورد تأکید قرار گرفته است: «همه حقوق جهانی انسانها، غیرقابل سلب و به هم وابسته‌اند. جامعه بین‌المللی باید با حقوق بشر در سطح جهانی به گونه‌ای مناسب و

بالسویه و با تأکید یکسان برخورد کند. در حالی که اهمیت ویژگیهای خاص ملی - منطقه‌ای در زمینه‌های فرهنگی و مذهبی و تاریخی باید مدنظر قرار گیرد. اما، تکلیف دولت‌ها این است که قطع نظر از نظامهای فرهنگی و اقتصادی، باید همه حقوق انسانی و آزادیهای اساسی را ترویج کنند و تحت حمایت قرار دهند.»^(۴۱)

یکی دیگر از عوامل فراگیری حقوق بشر به‌عنوان یک هنجار بین‌المللی، تصویب معاهدات حقوق بشر از سوی اکثریت اعضای جامعه بین‌المللی است. این روند در طی دهه‌های اخیر تقویت شده و یک تحلیل مقایسه‌ای میان تعداد کشورهایی که تا سال ۱۹۸۹، به میثاقها و کنوانسیونهای حقوق بشری پیوسته بودند با تعداد کشورهایی که تا ۱۵ ژوئن سال ۲۰۰۰ به کنوانسیونها و میثاقهای حقوق بشری پیوسته‌اند، بیانگر اقبال جامعه بین‌المللی نسبت به قواعد و استانداردهای حقوقی بشر است. این امر موجب می‌گردد تا واحدهای سیاسی نسبت به تعهدات خویش احساس مسئولیت و تکلیف نموده تا حد امکان خود را به رعایت استانداردهای جهانی حقوق بشر و تعهدات حقوقی و سیاسی که نسبت به جامعه بین‌المللی دارند، ملزم بدانند^(۴۲) و به همین ترتیب در اتخاذ سیاست خارجی خود به این موضوع توجه نمایند زیرا بی‌توجهی به مسائل حقوق بشر در داخل، سیاست خارجی و روابط کشورها با خارج را دچار چالش خواهد کرد. بنابراین سیاست خارجی در عصر جهانی شدن

تنها در حیطه داخلی تعیین نمی‌گردد بلکه رژیم‌های بین‌الملل از جمله رژیم جهانی حقوق بشر در جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها بسیار تأثیر گذارند.

پانوشتها

۱. حسین شریفی طرازکوهی، «رویارویی حاکمیتها و جهانی شدن حقوق بشر»، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۳، بهار ۱۳۸۱، ص ۲۱.
۲. هادی سمتی، «جامعه مدنی جهانی یا ملی»، در جامعه مدنی: اصول رویکردها و زمینه‌های شکل‌گیری آن در جمهوری اسلامی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۷۲.
۳. آیت مولایی، «حقوق بشر و حاکمیت ملی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۵۶-۱۵۵، مرداد و شهریور ۱۳۷۹، ص ۱۲۴.
۴. روزنامه همشهری، ۲۲ خرداد ۱۳۷۸.
۵. شیرین عبادی، «حقوق بشر، ایران و تعهدات بین‌المللی»، مجله جامعه سالم، شماره ۳۸، ۱۳۷۹.
۶. تونی اونس، «دموکراتیک سازی و حقوق بشر»، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۳، زمستان ۱۳۸۰، صص ۱۹۹-۱۹۸.
۷. همان، ص ۲۰۳.
۸. مهدی ذاکریان امیری، «حقوق بشر در پرتو رهیافتهای نظم تازه جهانی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۴۸-۱۴۷، آذر و دی ۱۳۷۸، ص ۱۲۵.
9. Steven R. Rotner, " International Law The Trial Of Global Norms", **Foreign Policy**, (Spring 1998), p.p. 70-72.
۱۰. مهدی ذاکریان، «فراگرد رعایت حقوق بشر و موقعیت بین‌المللی ایران در دوره اصلاح طلبان»، مهدی ذاکریان، سیاست خارجی خاتمی از دیدگاه صاحب نظران، تهران: انتشارات همشهری، ۱۳۸۰، ص ۱۷۱.
۱۱. روبرت مک کرکنودال و ریچارد فربرادر، «حقوق بشر و پدیده جهانی شدن»، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۳، بهار ۱۳۸۱، ص ۸.
۱۲. داریوش اخوان زنجانی، جهانی شدن و سیاست خارجی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱، ص ۹۹.
۱۳. مک کرکنودال، ریچارد فربرادر، پیشین، صص ۳۱-۳۰.
۱۴. شریفی طرازکوهی، پیشین، ص ۲۰.
۱۵. اونس، پیشین، ص ۱۹۹.
۱۶. همان، ص ۲۰۴-۲۰۳.
۱۷. مک کرکنودال، ریچارد فربرادر، پیشین، ص ۳۱.
۱۸. اونس، همان، صص ۲۲۶-۲۲۵.
۱۹. مایکل اکهرست، حقوق بین‌الملل نوین، مترجم مهرداد سعیدی، تهران: دفتر خدمات حقوقی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳، ص ۶۴.
۲۰. رضا سیمبر، «حقوق بشر میراث مشترک جهانی: در آستانه سده ۲۱»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۲۴-۱۲۳، بهمن و اردیبهشت ۱۳۷۵، صص ۱۱۳-۱۱۲.
۲۱. اخوان زنجانی، پیشین، ص ۱۰۴.
۲۲. همان.
۲۳. گوردون کریستنس و دیگران، جامعه مدنی جهانی، مترجم حسین شریفی طرازکوهی، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۸، ص ۶۳.
۲۴. همان، صص ۶۴-۶۳.
۲۵. حسین مهرپور، نظام بین‌المللی حقوق بشر، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۷، ص ۶۳.
۲۶. مولایی، پیشین، ص ۱۳۰.
۲۷. مک کرکنودال، ریچارد فربرادر، پیشین، ص ۴۸.
۲۸. حقوق بشر منبای سیاست دموکراتیک، ترجمه میترا زارعی، منبع لوموند، نشریه وهومن ۲۱ مرداد ۱۳۷۸.
۲۹. داریوش اخوان زنجانی، پیشین، ص ۹۹.
۳۰. ذاکریان امیری، «حقوق بشر در پرتو رهیافتهای نظم تازه جهانی»، پیشین، ص ۱۱۸.
۳۱. همان، ص ۱۲۵.
۳۲. روزنامه همشهری، ۲۵ فروردین ۱۳۸۰.
۳۳. حسین بشیریه، درسهای دموکراسی برای همه، تهران: مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر، ص ۱۹.
۳۴. ذاکریان، پیشین، ص ۱۷۰.
۳۵. روزنامه کار و کارگر، ۷ آذر ۱۳۷۷.
۳۶. همان.
۳۷. همان.
۳۸. مصطفی اعلایی، «جمهوری اسلامی ایران و موضوع حقوق بشر»، سخنرانی ارائه شده در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۷۸، نشریه دیدگاهها و تحلیلهای، شماره ۱۲۸، ص ۳۸.
۳۹. حسین شریفیان، راهبرد جمهوری اسلامی ایران در زمینه حقوق بشر در سازمان ملل متحد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰، ص ۳۶۶.
۴۰. همان، صص ۵۷۷-۵۷۵.
۴۱. توماس بوئر جنتال، «تحول ساختاری و هنجاری در حقوق بشر بین‌المللی»، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، فصلنامه راهبرد، شماره ۸، زمستان ۱۳۷۹، ص ۱۱۴.
۴۲. مهدی ذاکریان، پیشین، ص ۱۷۶.